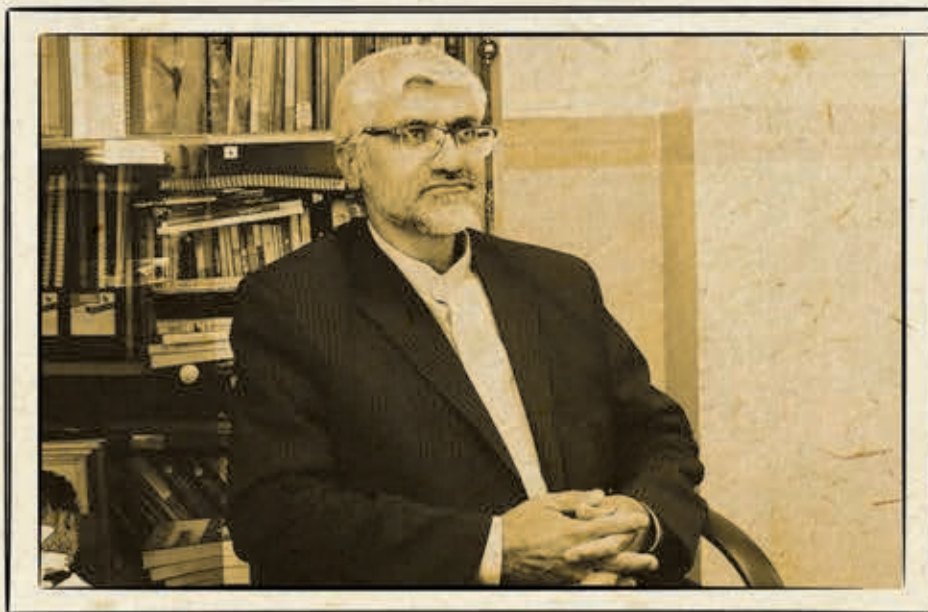


فلسوف می‌بیند این مفاهیم مدرن حاصل تحولات فلسفی غرب جدید است، بنابراین باید به آنها فیلسوفانه پاسخ داد از این رو است که فیلسوف دستاوردهای غرب را در این دوره مطالعه می‌کند. این دستاوردها بنیان فلسفی دارند و ما هم متناسب با بنیان‌های فلسفی خود باید ورود پیدا کنیم. لذا اینجا متفکران دوره انقلاب از متفکران دوره مشروطه متمایز می‌شوند



بنیان فلسفی دارند و ما هم متناسب با بنیان‌های فلسفی خود باید ورود پیدا کنیم. لذا اینجا متفکران دوره انقلاب از متفکران دوره مشروطه متمایز می‌شوند. یعنی به عبارت دیگر در دوره جدید جامعه اقتضات فکری‌ای دارد و مشتاق است پاسخ‌های عالمانه مبتنی بر مبانی را بشنود، به همین دلیل فیلسوفان را وامی‌دارد که سراغ مبانی خود بروند و پاسخ‌های مبنایی بدهند. ضمن اینکه عالمان دینی خصوصاً فیلسوفان، نمی‌توانند به پاسخی اجمالی قانع باشند، اقتضای دستگاه فلسفی آنها هم پاسخگویی مبنایی است. یعنی علاوه بر اینکه فضاها بیرونی و پرسش‌های بیرونی پرسش‌هایی فلسفی است یعنی وقتی از عدالت پرسش می‌شود این پرسش، پرسشی فلسفی است نه فقهی. جامعه، فضای دانشگاهی و فضای روشنفکری، پرسش فلسفی به فیلسوف ما عرضه می‌کند و به این پرسش فلسفی باید پاسخ فیلسوفانه داده شود. همین است که نه تنها موفق می‌شوند این سوالات را دفع کنند و پاسخ علمی بدهند، بلکه کم‌کم قوی‌تر وارد می‌شوند و می‌گویند جامعه ایرانی و اسلامی ما این قابلیت را دارد که متناسب با نیازهای خود به تولید نظریه سیاسی معطوف به یک نظم سیاسی برآید که هم آزادی را مطالبه کند و یکی از مفاهیم کلیدی زندگی او سیاسی شود و هم آزادی و عدالت و دولت و قانون را با مبانی خود تعریف کند. همه اینها موجب می‌شود متفکران این دوره به سمت و سوی تولید یک نظریه بروند. امام(ره) با شخصیت فلسفی و فقهی خود این مبانی را در قالب یک نظریه نظم سیاسی سامان داد. دیگر اندیشمندان مثل شهید مطهری، علامه طباطبایی، علامه جعفری، مرحوم حائری، آیت‌الله طالقانی و دیگران هم گرچه تفاوت‌هایی با هم دارند اما در عین حال مبانی را پخته و تبیین کردند.

می‌توان بیان شما را این‌طور صورت‌بندی کرد که در دوره مشروطه غرب در جایگاه پرسش‌کننده قرار گرفت و ما مجبور بودیم پاسخ دهیم و در دوره انقلاب ما از چپستی غرب پرسش کردیم؟ یعنی در واقع اگر سه بازه زمانی در نوع مواجهه با غرب قائل باشیم، یکی در جنگ‌های ایران و روس که ما با مظاهر تکنیکی و سخت غرب مواجه می‌شویم و دیگری در دوره مشروطه در سیطره مفاهیم مدرن قرار گرفته‌ایم و در هر دوی این دوره‌ها ما تقریباً حالتی منفعل و متحیر

و همین‌ها مبنای پاسخگویی و نظریات فیلسوفان می‌شود. آنها بر اساس مبانی با پرسش‌های زمانه کلنجار می‌روند. آنها در رفتار عملی خود هم اعتدال دارند و به این صورت پاسخگویی نیازهای ثابت و نیازهای متغیر می‌شوند. این فیلسوفان معتقدند اسلام این قابلیت را دارد که هم به نیازهای ثابت انسان پاسخ دهد و هم نیازهای متغیر او را در نظر بگیرد؛ بنابراین اگر در جوامع دیگر از مفهوم عدالت استقبال می‌شود و جامعه مسلمان امروز هم آن را مطالبه می‌کند بسیار خوب است، مبانی ما می‌تواند پاسخگویی این مسائل باشد.

◆ یعنی نوعی مصادره به مطلوب مفاهیم در دوره مشروطه اتفاق افتاده است؟

خیر؛ مساله از بیرون است. متفکران مسائل را یا از درون جامعه خود می‌گیرند یا از بیرون. اینجا مساله از بیرون از مرزها آمده است. کار فیلسوف همین است که مساله را بگیرد و به مبانی فلسفی خود عرضه کند. فقیه هم همین‌طور است. فقیه آگاه به زمانه خود هم همین‌طور باید رفتار کند، نیاز زمانه خود را می‌بیند و این را به مبانی فقهی عرضه می‌کند تا پاسخ بگیرد. متفکران دوره انقلاب اسلامی در این موضوع قوی‌تر وارد می‌شوند چون هم تجربیات تاملات دوره قبل را دارند، هم زمان، زمان مناسب‌تری است.

به هر حال پاسخ‌هایی که فقیهان در دوره مشروطه ارائه دادند پاسخ‌های مبنایی نبود، یعنی جامعه یا قشری از جامعه با این پاسخ‌ها قانع نمی‌شوند. فقیه به مقوله آزادی به شکل احکام جزئی وارد می‌شود. مثلاً می‌گوید این آزادی خوب است یا بد؟ این قانون چیز خوبی هست یا خیر؟ فقیه در همین حد اکتفا می‌کند؛ اما فیلسوف در دوره دوم (انقلاب اسلامی) اینها را به پشتوانه مبانی جواب می‌دهد. به عبارت دیگر فیلسوف می‌بیند این مفاهیم مدرن حاصل تحولات فلسفی غرب جدید است، بنابراین باید به آنها فیلسوفانه پاسخ داد.

از این رو است که فیلسوف دستاوردهای غرب را در این دوره مطالعه می‌کند. این دستاوردها

تداعی می‌شود در حمایت از سلطنت است به این دلیل است که معانی‌ای که طرف مقابل او از مفاهیم اراده می‌کند با مبانی او متعارض است والا شیخ فضل‌الله... می‌گوید مشکل شما در مفهوم عدالت نیست. عدالت در همان معنای گذشته‌اش را اراده کنید پاسخ می‌دهد ولی مشکل ما در نمود بیرونی آن و در اجراست. یعنی نظام ظالمی داریم که ظلم می‌کند. نائینی برخلاف شیخ فضل‌الله... نوری می‌بیند عدالت به معنای برابری رایج شده است آن را به معنای برابری و تساوی در نظر می‌گیرد. البته او تفسیر قائل می‌شود که نه هر برابری و نه هر تساوی! او با توجه به اقتضات آن مبانی ما دارد، برابری در برابر قانون و در برابر اجرای احکام تاکید می‌کند. نائینی هم مشکل زمانه را دارد. ظلم می‌شود اما چرا ظلم می‌شود؟ چون اجرای احکام صورت نمی‌گیرد، چون همه در برابر قانون مساوی دیده نمی‌شوند.

نائینی معتقد است اگر این معنا را از عدالت بگیریم بسیار جواب می‌دهد. بسیار هم مطلوب و با مبانی ما هم کاملاً سازگار است. لذا می‌گوید عدالت داریم اما عدالت به معنای برابری و تساوی در برابر قانون! به نظر او اتفاقاً مشکل ما در همین است که برابری به معنای تساوی در برابر قانون و اجرای احکام رعایت نمی‌شود. در صورتی که این معنا را هم مبانی ما اقتضا می‌کند و هم در جامعه جواب می‌دهد.

نائینی این معنا را در مقابل «برابری حقوقی» که حاصل انقلاب فرانسه است، مطرح می‌کند و به نظر بنده خیلی زیبا هم مساله را دیده، به این شکل که مفهومی که عرضه شده و مطالبه شده را طرد نمی‌کند. با مساله عالمانه مواجه می‌شود و با مبانی خود هم پاسخ می‌دهد. هم به مبانی خود رجوع کرده و هم توانمندی اسلام و مبانی آن را نشان می‌دهد.

این نوع نگاه در دوره دوم، چون نگاه عقلی و فلسفی وجود دارد خود را بیشتر نشان می‌دهد. در دوران دوم (پهلوی دوم تا انقلاب) هم نگاه اندیشمندان منظومه‌ای و منسجم است و هم همه ابعاد و زوایای اسلام را در قسمت‌های مختلف می‌بینند